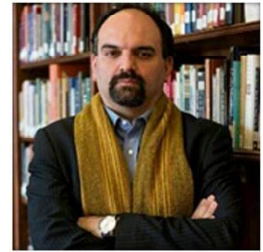


در باب امید

* سروش دباغ
پژوهشگر حوزه دین فلسفه



در باب امید اجتماعی^۱، که اتفاقاً در آثار برخی از فیلسوفان مثل جان دیویی و دیگران هم به بحث گذاشته شده است، من مایل‌ام در ابتدا توضیحی نظری در مورد مقوله‌ی امید، یا امید فردی، بدهم.

به تعبیری، اگر بخواهم از آرای فیلسوفان تحلیلی استفاده کنم، امید و امیدوار بودن جزو گرایش‌های گزاره‌ای^۲ است؛ یعنی ما انسان امیدوار داریم و انسان مایوس، و این‌ها فرق می‌کنند با برخی از هیجانات^۳ دیگری که در ما هست، مانند ترس، که امری است که در خیلی از مواقع به‌نحو واکنشی نسبت به اتفاقات پیرامون رخ می‌دهد. و به تعبیری، چنان‌که ویتگنشتاین هم در کتاب تحقیقات فلسفی آورده، [چنین هیجانات واکنشی‌ای همچون ترس،] میان انسان و حیوان مشترک است. ما به‌سختی می‌توانیم بگوییم که یک حیوان مایوس می‌شود، ولی می‌توانیم بگوییم که حیوان خشمگین می‌شود یا می‌ترسد، چون خشم و ترس واکنش‌های طبیعی هستند؛ اگر من همین الان با یک پلنگ مواجه شوم یا زلزله بیاید، ترس را تجربه می‌کنم. و این امر میان انسان و حیوان مشترک است. خشم هم همین‌طور است. در برابر امری که نادلپذیر است و من و شما را کلافه می‌کند، ما خشمگین می‌شویم. اما آیا می‌توان گفت که یک حیوان هم از همین سیاق مثل انسان مایوس یا امیدوار می‌شود؟ به‌سختی می‌توان چنین چیزی گفت. امیدواری، همانند یأس، یک گرایش گزاره‌ای است، که در انسان سر برمی‌آورد، و با آگاهی^۴ او گره خورده است. این نکته‌ی اول.

1. social hope
2. propositional attitudes
3. emotions
4. consciousness

امید و امیدوار بودن جزو گرایش‌های گزاره‌ای است؛ یعنی ما انسان امیدوار داریم و انسان مأیوس، و این‌ها فرق می‌کنند با برخی از هیجانات دیگری که در ما هست، مانند ترس، که امری ست که در خیلی از مواقع به‌نحو واکنشی نسبت به اتفاقات پیرامون رخ می‌دهد.

اگر بخواهیم از زبان روان‌پژوهان و روان‌درمانگران بگوییم، این هیجان، یعنی امیدواری، محصول باورهای ماست. یعنی افکار ماست که ما را به‌سوی هیجان‌هایی همچون امید و یأس سوق می‌دهد و آن‌ها را تغذیه می‌کند. و به همین خاطر است که ما می‌توانیم در مواقعی امیدوار باشیم و بعد امیدمان بدل به یأس شود، و بالعکس. یعنی **cognition** (= شناخت) و باورهای ماست که این **emotion** (= هیجان) را تولید می‌کند، و البته پس از آن این امیدواری و یأس می‌تواند در رفتار ما هم ریزش کند.

این از بحث امید فردی. امید اجتماعی هم از پس امید فردی برمی‌رسد، و معطوف به این است که آیا ما بطور جمعی نسبت به آینده امیدواریم یا نه. در جوامعی مثل ما که انواع ناکامی‌ها و نامرادی‌ها رخ می‌دهد و پیگیری مطالبات اجتماعی برای کسی محقق نمی‌شود و افتان و خیزان پیش می‌رویم، دو قدم به جلو و پنج قدم به عقب، در این مواقع و سیاق‌ها، خب مجال برای بروز و ظهور امید اجتماعی کمتر می‌شود، و به نحو جمعی، افراد به‌سختی می‌توانند به آینده امیدوار باشند، یعنی به آن‌چه که معطوف به تغییر در شرایط و مناسبات است.

بگذارید این بخش از حرفم را این‌طور به پایان برسانم: از امید فردی که درگذریم، امید اجتماعی معطوف به این است که شرایط کنونی‌ای وجود دارد که نامطلوب است، و افراد به‌نحو جمعی مشتاق و امیدوار اند که این شرایط موجود نامطلوب تبدیل شود به شرایط ناموجود مطلوب. اما این تغییر در سطح کلان قاعدتاً در خلاء که صورت نمی‌گیرد؛ بلکه معطوف است به

مجموعه‌ی امکانات و راهبردهای ما برای برون رفتن از وضعیت کنونی. مثال عبور از این سوی رودخانه به آن سوی آن [را تصور کنید؛] به میزانی که ما فکر می‌کنیم می‌توانیم پل مورد نیاز [برای این عبور] را بسازیم یا پل‌های موجود قابل استفاده یا قابل ترمیم‌اند، [به همان میزان به رد شدن از رودخانه امید داریم]. اگر شرایط عینی [مورد نیاز برای رسیدن به شرایط مطلوب] موجود باشد، مجال برای بروز و ظهور امید اجتماعی بیشتر می‌شود. به تعبیر دیگر، امید اجتماعی [همزمان] یک امر بین‌الذهانی^۱ است و یک امر عینی^۲؛ امری [صرفاً] ذهنی نیست و شرایط عینی می‌طلبد؛ شرایطی که درموردش به‌نحو بین‌الذهانی گفت‌وگو می‌کنیم. و اگر مجموعه‌ی آن‌چه که [در دنیای عینی] موجود است ما را به [سوی] راحتی سوق ندهد، و بنا بر استعاره‌ی رودخانه، اگر افراد مسیر را از این سوی رودخانه به آن سوی رودخانه سخت و پر از سنگلاخ ببینند، اگر در تغییر شرایط موجود نامطلوب به سمت شرایط محقق‌نشده‌ی مطلوب و دلپذیر ملاک‌های عینی [مورد نیاز] پایین باشد، و در نتیجه آدمیان و شهروندان زمینه‌های عینی تحقق خواسته‌هایشان را کم ببینند و از تغییر این وضعیت دلسرد شوند، آن‌وقت میزان امید اجتماعی پایین می‌آید.

امید اجتماعی هم از پس امید فردی برمی‌رسد، و معطوف به این است که آیا ما بطور جمعی نسبت به آینده امیدواریم یا نه. در جوامعی مثل ما که انواع ناکامی‌ها و نامرادی‌ها رخ می‌دهد و پیگیری مطالبات اجتماعی برای کسی محقق نمی‌شود و افتان و خیزان پیش می‌رویم، دو قدم به جلو و پنج قدم به عقب، در این مواقع و سیاق‌ها، خب مجال برای بروز و ظهور امید اجتماعی کمتر می‌شود، و به نحو جمعی، افراد به‌سختی می‌توانند به آینده امیدوار باشند، یعنی به آن‌چه که معطوف به تغییر در شرایط و مناسبات است.

۱. intersubjective؛ یعنی امری که افراد مختلف تجربه و ادراک مشترکی از آن دارند.

۲. objective؛ یعنی امر مرتبط به دنیای بیرونی و مستقل از ذهن انسان و افکار و احساسات او.

در عین حال، همان‌طور که در ادامه‌ی بحث خواهیم گفت، می‌شود در زمینه‌های بین‌الذهانی امید با یکدیگر گفت‌وگو کنیم و [مسئله] را پیش ببریم و سوق دهیم، البته تا جایی که [این حرف‌ها عملی و] شدنی باشد و نه رویافروشی و نه امیدهای واهی که مابه‌ازا ندارند.

پس اشاره شد که امید یک گرایش گزاره‌ای است، و یکی از مؤلفه‌هایی است که فرق میان انسان و حیوان را نشان می‌دهد. [او گفتیم] امید اجتماعی مؤلفه‌های عینی هم دارد، یعنی شرایطی که فرد در آن است و موانعی که باید از میان برشان دارد. وجود موانع از اقتضاعات جامعه‌ی انسانی است، و البته که همیشه موانع وجود دارند. ولی مهم این است که به‌رغم وجود موانع، زمینه‌های عینی برای تبدیل وضعیت موجود نامطلوب به وضعیت ناموجود مطلوب وجود داشته باشد. مثالی بزنم: فرض کنید در یک جامعه، برای مثال در کشور سوئد، می‌توان فهمید که امید اجتماعی بالاست یا می‌تواند بالا باشد، بر این اساس که اگر موانعی در زیست مدنی وجود بیاید، [زمینه‌های عینی برای رفع این موانع موجود است].

هرچه فاصله‌ی بین ملت و حکومت کمتر باشد و مجال و زمینه‌های عینی برای تغییر و اصلاح برخی از قوانین و ساختارهای مخرب برای به‌روزی جامعه بیشتر فراهم باشد، طبق درک من، در این جامعه امید اجتماعی بالاتر خواهد بود. و بالعکس، اگر این فاصله بیشتر و آن مجال‌ها و زمینه‌ها کمتر فراهم باشد، و well-being (= شادکامی، خرسندی، و به‌روزی) [در سطح جامعه] پایین باشد، امید اجتماعی هم پایین خواهد بود. در واقع امید اجتماعی ملاک و محک‌های عینی و بین‌الذهانی دارد، یعنی با ساختارهای رفاه در یک جامعه مرتبط است، که ملاک و محک‌های عینی دارد، و با زمینه‌های تغییر هم ارتباط دارد، که مسالمت‌آمیز رخ دهند. درک من این است.

هرچه فاصله‌ی بین ملت و حکومت کمتر باشد و مجال و زمینه‌های عینی برای تغییر و اصلاح برخی از قوانین و ساختارهای مخرب برای به‌روزی جامعه بیشتر فراهم باشد، طبق درک من، در این جامعه امید اجتماعی بالاتر خواهد بود.

البته رسانه‌ها هم می‌توانند تلاش کنند زمینه‌هایی برای ایجاد امید فراهم آورند. اما باید این را در یاد داشته باشیم که زمینه‌های عینی، چنان که اشاره شد، مهم است. امید واهی تزریق کردن اتفاقاً به کاسته شدن از

میزان امید اجتماعی دامن می‌زند. (دقت کنید که در اوایل بحث در مورد امید فردی و تمییز آن از امید اجتماعی حرف زدیم، و در این بخش، هرآنچه می‌گوییم مرتبط با امید اجتماعی است.) درک من این است که مسئولیت رسانه‌ها و مسئولیت مدنی شهروندان این است که به امید واهی و ناامیدی زیاد دامن نزنند. انسان به امید زنده است، ولی در عین حال نباید امید واهی داشته باشد. درک من این است که مسئولیت مدنی ایجاب می‌کند که تا جایی که می‌توانیم پیمان را به اندازه‌ی گلیم‌مان دراز کنیم و وعده‌هایی ندهیم که به‌نوعی از جنس رویافروشی باشد، چه در کسوت مسئولین، و چه در کسوت شهروندان. به نظر من آقای احمدی‌نژاد کسی بود که در این کشور به امیدهای واهی دامن زد و قدری رویافروشی کرد. این‌ها خیلی در پایین آمدن سلامت روان جامعه، از حیث القای امید واهی و کاهش امید اجتماعی نقش دارد. شهروندان هم همین‌طور. سیاسیون هم، و کسانی که در حوزه‌ی اجتماعی کار می‌کنند. این‌ها هم باید توجه کنند که امیدی که به جامعه القا می‌کنند خیلی تخته‌بند زمان و مکان باشد. مهم این نیست که من وضعیت نامطلوب موجود و وضعیت نامطلوب موجود را نشان بدهم؛ مهم این است که راه رسیدن از این به آن را، با توجه به مقدرات و امکانات، نشان بدهم. اگر غیر از این باشد، باز به‌نحو دیگری رویافروشی کرده‌ام. و از هر دو سو، یعنی چه از کسوت حاکم و چه از کسوت شهروندان، این‌ها دامن می‌زند به کاسته شدن از امید اجتماعی. به‌نظم نقش رسانه‌ها هم این‌چنین است.

در باب شرایط امید اجتماعی، حقیقتش من در کشور چنین چیزی را نمی‌بینم، و در وضعیت کنونی نوعی امید بدون خوش‌بینی دارم؛ [خصوصاً] آن بخشی که به تنظیم اصلاحاتی در جامعه معطوف است که باید توسط حاکمان انجام شود. مجموعه‌ی آن‌چه که در سالیان اخیر رخ داده، به‌نظر می‌آید که حکومت را به‌سمتی سوق داده که به صدای بخش قابل توجهی از مردمان و شهروندان توجهی نمی‌کند یا کم توجه می‌کند، و این‌ها زمینه‌های بروز و ظهور امید اجتماعی را

(که گفتیم امری بین‌الذهانی است) کمتر می‌کند.

این که می‌گوییم امید بدون خوش‌بینی دارم، یعنی هم امیدوارم، که علی‌الحصول انسان به امید زنده است، و هم به‌عنوان کسی که به «اصلاح‌طلبی ساختاری» باور دارد، فکر می‌کنم به‌شیوه‌ی مدنی و وظیفه‌ی امثال ما این است که گوشزد بکنیم و تلاش بکنیم و بگوییم که رفع یا اصلاح برخی از قوانین و ساختارها بار ما را بار می‌کند. این می‌شود امیدی که البته از جانب حاکمان خیلی به سمع قبول شنیده نشده، اما ما می‌توانیم به‌عنوان شهروند گفتمان خود را ایجاد کنیم، و در ایجاد [یا گسترش] امید اجتماعی که پایش روی زمین است نقش‌آفرینی کنیم، هرچند احتمال وقوعش را ما الان کم می‌دانیم. اما رویا‌فروشی هم نباید بکنیم؛ تحذیر کسانی است که زمینه‌های عینی امید اجتماعی را کم می‌کنند. این‌ها کارهایی است که ما در حال حاضر می‌توانیم بکنیم.

این که می‌گوییم امید بدون خوش‌بینی دارم، یعنی هم امیدوارم، که علی‌الحصول انسان به امید زنده است، و هم به‌عنوان کسی که به «اصلاح‌طلبی ساختاری» باور دارد، فکر می‌کنم به‌شیوه‌ی مدنی و وظیفه‌ی امثال ما این است که گوشزد بکنیم و تلاش بکنیم و بگوییم که رفع یا اصلاح برخی از قوانین و ساختارها بار ما را بار می‌کند.

به نظرم در حال حاضر شرایط عینی امید اجتماعی بالا نیست. شاخص‌ها هم همین را به ما می‌گوید: میزان و نحوه‌ی معیشت مردم، میزان گیر و گرفت، میزان فقر و خط فقر، و پاشانی‌ها و پریشانی‌هایی که در شهروندان وجود دارد. شما ببینید، حتی پزشکان هم [تحت تأثیر این شرایط‌اند؛] سخن بر سر این می‌رود که ما در آینده‌ای نه‌چندان دور کمبود پزشک خواهیم داشت. وضعیت فرهنگ: این که نخبگان فرهنگی به‌نحو اغلبی به محاق رانده شده‌اند، نخبه‌های دانشگاهی هم همین‌طور. این‌ها همین زمینه‌های بروز و ظهور اجتماعی است، که از شان برای بهبود شرایط

باید کمک گرفت. زمینه‌های عینی این‌ها متأسفانه چندان فراهم نیست، و رفتار حاکمیت هم نشان می‌دهد که چندان به این [مسائل] گوش نمی‌دهد. اما امیدواریم. این که می‌گوییم بدون خوش‌بینی [امیدوارم]، در کوتاه‌مدت

بدون خوش‌بینی‌ست. امیدواریم [اوضاع] به این معنا یا در این راستا [که توضیح دادیم تغییر بکند]. در مورد شهروندان هم، چنانچه گفتیم، باید پیمان روی زمین باشد؛ اگر القای امید می‌کنیم کاملاً در حوزه‌ی امکانات و مقدوراتمان باشد، نه فقط نشان دادن وضعیت نامطلوب [و مطلوب]؛ چرا که اگر آن [امید واهی ما] محقق نشود یا من و شما رویا فروشی کنیم و به وظیفه‌ی شهروندی و مدنی‌مان عمل نکنیم، نه تنها امید اجتماعی افزایش پیدا نمی‌کند، بلکه کاهش هم می‌یابد، و آن گاه ولو ناخواسته، ما زمینه‌های نزول و فروکش آن را در جامعه فراهم کرده‌ایم. به این معنا، این مسئولیت مدنی، چه برای روشن‌فکران، چه برای تک‌تک شهروندان، مهم است، که متناسب به وظیفه‌ی شهروندی و مسئولیت مدنی خود، القای امید اجتماعی بکنیم ولی زمینه‌هایش را هم ببینیم؛ واقع‌بین باشیم. که امری که از آن سخن می‌گوییم کمتر [از واقعیت] دور باشد. اما اگر فقط دوردست‌ها را نشان بدهیم بدون این که راهکار و نقشه‌ی راهی داشته باشیم، یا نقشه‌ی راهمان خیلی نحیف و متزلزل باشد، خب این‌ها به امید اجتماعی نمی‌انجامد و دامن نمی‌زند.

به هر حال وضعیت بغرنجی هم هست. من می‌دانم که از «اصلاحات ساختاری» هم که سخن می‌گوییم، گوش چندان شنوایی نداریم. متوجه این هستیم. در عین حال، درک من این است که اگر امید اجتماعی می‌خواهد افزون شود، امید به زندگی در کشور اضافه گردد، ملاک و شاخص‌های عینی این امر که بخواهد برای اکثریت شهروندان به‌روزی را به ارمغان آورد، ما گریز و گزیری از این نداریم. در سیاست‌های خارجی، در سیاست‌های داخلی، در بکارگیری‌مان از نخبگان باید تجدید نظرهای جدی بکنیم، تا زمینه‌های امید اجتماعی بیشتر فراهم شود و به‌روزی برای اکثریت شهروندان محقق شود.

الان به واسطه‌ی شبکه‌های اجتماعی، هر کدام از شهروندان، البته بسته به نفوذ و شهرت و قدرت‌شان، یک رسانه‌اند، و همه باید مسئولیت مدنی‌مان را در استفاده از این رسانه‌ها پاس بداریم. کسانی هم که مجال بیشتری دارند، بیشتر. در عین حال، ایرادها را نشان دادن شرط لازم است، خیلی هم مهم است! اعتراض کردن، نقد کردن. اما حواسمان هم باشد که نباید به این بهانه رویافروشی انجام داد. اما نشان دادن گیر و گرفت‌ها شرط است، خیلی هم مهم است.

و چنان که گفتم، و باز هم تأکید می‌کنم، تا پاره‌ای از ساختارها تغییر نکند، زمینه‌های عینی امید اجتماعی و افزایشش فراهم نمی‌شود. و یادمان باشد، اگر در یک جامعه متوسط امید اجتماعی پایین باشد، این یعنی جامعه بطور اغلیبی رو به جلو حرکت نمی‌کند؛ نشاط، سازندگی و کارآفرینی محقق نمی‌شود؛ تولید علم، تولید محصولات فرهنگی باکیفیت چنان که باید انجام نمی‌شود؛ و جامعه رفته‌رفته با موقعیت ایستایی و بعد نزول مواجه خواهد شد. به این معناست که مقوله‌ی امید اجتماعی مهم است.

و چنان که گفتم، و باز هم تأکید می‌کنم، تا پاره‌ای از ساختارها تغییر نکند، زمینه‌های عینی امید اجتماعی و افزایشش فراهم نمی‌شود. و یادمان باشد، اگر در یک جامعه متوسط امید اجتماعی پایین باشد، این یعنی جامعه بطور اغلیبی رو به جلو حرکت نمی‌کند؛

مثالی از حوزه‌ی کاری خودم می‌زنم: که کسی که روزگاری رئیس گروه‌های فشار در این کشور بوده، آقای حسین الله کرم، می‌شود رئیس علوم سیاسی یک دانشگاه. خب نخبگان هم در این عرصه‌ها این‌ها را می‌بینند و خون می‌خورند، و این اتفاقات که در عرصه‌های فرهنگی و

دانشگاهی رخ می‌دهد، و افرادی که باید کارآفرین، کارساز، و تصمیم‌گیر باشند، وقتی می‌بینیم از آن‌ها نه تنها به نحو اکثری استفاده نمی‌شود، که به محاق رانده می‌شوند، و بعد ناشایسته‌ها میدان می‌گیرند، خب این‌ها زمینه‌های عینی امید اجتماعی را کمتر می‌کند، که خب این تنها یک مثال از آن بود.

به هر حال رسانه‌ها هم چشم بیدار جامعه‌اند، این نوع کژی‌ها را هم باید نشان بدهند، مثل مثالی که زدم، یا مثل چیزهایی که در وزارت علوم یا وزارت فرهنگ می‌گذرد. باید این‌ها را روشن نشان بدهند، و به نحو جمعی تلاش بکنیم و بکنند که وقتی در باب امید سخن می‌گوییم، چنان که گفتم، زمینه‌های علی آن را ببینیم و قدم به قدم و به تدریج بخواهیم به نحو جمعی به تحقق این امر همت بگماییم.

امیدوارم مجموعه‌ی آن‌چه که گفته شد، مبتنی بر تفکیک امید فردی و امید اجتماعی، و زمینه‌های آن در جامعه‌ی ما، و رسانه‌ها، مفید فایده بوده باشد و سخنانم در جای خود نشسته باشد.

پ.ن. مراد من از عبارت «اصلاحات ساختاری» اصلاح در برخی از قوانین و ساختارهاست، و بعد به لحاظ فرهنگی هم نیاز به اصلاحاتی است که گریز و گزیری از آن‌ها نداریم؛ مشخصاً در فرهنگ دینی‌مان. درک من این است که باید روایت و قرائتی از دیانت که انسان اخلاق‌محور نباشد فرو نهاده شود، خرافه‌زدایی صورت بگیرد، خرافه‌گستری به محاق رانده شود، و کمک کنیم که عالمان به جای جاهلان قدر ببینند. این‌ها بخشی از آن اصلاحات فرهنگی است، که همه‌اش در دل اصلاحات ساختاری رخ می‌دهد. اصلاحات دینی هم همین‌طور است. و بعد ترجمان این‌ها در قوانین و ساختارها بروز و ظهور پیدا می‌کند. اگر این اتفاقات رخ دهد، که هم‌اکنون سرعت آن خیلی خیلی کم شده‌است، آن وقت زمینه‌های بروز و ظهور امید اجتماعی به شرحی که مبسوط آوردم بیشتر دیده می‌شود. فیلسوف کارکردگرای^۱ آمریکایی، جان دیویی، که در این باب سخن

1. pragmatists

گفته، به نظرم بصیرتی در کلامش است؛ همه‌ی ما باید دست به دست هم بدهیم و گفتمان امید اجتماعی را به نحو بین‌الذهانی و واقع‌بینانه پیش ببریم، ولو این که الان شرایط، به شرحی که آوردم، خوب نیست، و بوی بهبود هم از اوضاع شنیده نمی‌شود. اما آدمی به امید زنده است و واقع‌بینی اتخاذ می‌کند که همدیگر را به نحو جمعی صدا کنیم و در این باب سخن بگوییم، و اگر در حکومت مجالی نیست، که در شرایط کنونی به نظر نمی‌آید باشد، دست کم در جامعه‌ی مدنی و در فضای عمومی القای امید واقع‌بینانه بکنیم و گفتمانی در این باب بسازیم، با عنایت به همه‌ی مؤلفه‌هایی که آوردم.
